

آغاز شد. یکی از مصادیق مهم این رقابتهای، دست‌یابی به منافع اقتصادی ناشی از دسترسی به بازارهای منطقه بخصوص دسترسی به منابع انرژی منطقه می‌باشد که همچنان بعد از گذشت بیش از یک دهه، میان بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای ادامه دارد. در حال حاضر ویژگیهای پایدار تاریخی، فرهنگی، هویتی و نخبگان حاکم و همچنین تداوم وابستگیهای ساختاری این کشورها به روسیه، رفتار کشورهای جدید پیرامون خزر را با پیچیدگیهایی روبه‌رو کرده است.

مسئله چگونگی دسترسی به منابع نفت و گاز منطقه، مدیریت و راههای انتقال

مسائل سیاسی نفت در دریای خزر

Bulent Gokay (ed.), *The Politics of Caspian Oil*, Hampshire: Palgrave, 2001, 232 pages.

دکتر کیهان برزگر

پژوهشگر ارشد و مقیم مرکز پژوهشهای علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه

هم‌زمان با فروپاشی شوروی و ظهور کشورهای جدید در اطراف خزر، رقابتهای منطقه‌ای و جهانی برای جایگزینی خلاء قدرت شوروی و گسترش نفوذ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشورها در این منطقه

آن به بازارهای جهانی از حساس ترین مسایلی است که تحت شرایط فوق با موفقیت‌های اندکی در طول ۱۰ سال گذشته روبه‌رو بوده و هنوز نیز به نتایج روشن و امیدبخشی نرسیده است. دلیل این امر بیش از هر چیز به نوع نگرش کشورهای منطقه نسبت به رقبای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای از یک سو و وجود چالش‌های پایدار داخلی همچون گذار ناقص از روند دولت‌سازی و ملت‌سازی از سوی دیگر باز می‌گردد. تداوم این روند درجه‌ای از بی‌ثباتی در رفتار سیاست خارجی این کشورها را ترسیم می‌نماید که از نتایج آن وجود درجه‌ای از خطر برای حضور سرمایه‌گذارهای خارجی در زمینه استخراج منابع انرژی منطقه می‌باشد. با بروز وقایع ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و متعاقب آن حمله آمریکا به افغانستان، فضای منطقه خزر امنیتی و سیاسی تر شده و بر پیچیدگی و مشکلات فوق اضافه گردیده است. در حال حاضر جلوه‌های حضور مستقیم آمریکا در منطقه تأثیر بسزایی در نگرش کشورهای منطقه نسبت به رقبای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای داشته است.

کتاب «سیاست نفت دریای خزر» به بررسی نقش منابع انرژی حوضه خزر در توسعه اقتصادی و سیاسی منطقه، ساختارهای داخلی کشورهای این حوضه، نقش قدرتهای خارجی و شرکتهای سرمایه‌گذار در معادلات قدرت و به‌طور کلی چالش‌های سیاستهای نفتی منطقه‌ای می‌پردازد. این کتاب از ۷ فصل تشکیل می‌شود و هر یک از فصول به‌طور جدا و مستقل یکی از موضوعات حساس و جاری سیاست نفتی حوضه خزر را مورد بررسی قرار می‌دهد.

فصل اول مقدمه و درجه ورود به بحث می‌باشد. در این قسمت نویسنده ویژگیهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی منطقه قفقاز را مورد بررسی قرار می‌دهد و از ذخایر انرژی و نفت و گاز منطقه به‌عنوان دومین منطقه نفت خیز جهان که اهمیت خاصی برای تأمین نیازهای انرژی جهان صنعتی دارد، یاد می‌کند. در این فصل نویسنده با طرح مباحث و پیشینه تاریخی در زمینه اهمیت نفت باکو از روزهای اولیه تاریخ و تأکید جهانگردان بر این مسئله، منطقه باکو را از مناطق پراهمیت جهان

به حساب می‌آورد و تأکید می‌کند که نقش آفرینی ذخایر نفتی باکو برای جهان صنعتی به زمان حاکمیت تزارها در روسیه بر می‌گردد که صنعت نفت مدرن در منطقه بنا نهاده شد. این نقش آفرینی به تدریج از طریق تأسیس شرکتهای خارجی و حضور سرمایه‌گذارهای خارجی در این دوران افزایش یافت. بعد از انقلاب اکتبر، به دلیل هرج و مرجهای ناشی از بی‌ثباتی در منطقه، صنعت نفت منطقه تا حدود ۱۰ سال اول انقلاب از سایر نقاط جهان منزوی شد، اما به تدریج این اهمیت بازگشت، به گونه‌ای که در دوره‌زمانی منتهی به جنگ جهانی دوم، منطقه باکو به طور میانگین ۸۰ درصد نیازهای نفتی شوروی را تأمین می‌کرد. با شروع جنگ جهانی دوم و تهدیدهای آلمان نسبت به منطقه باکو، فعالیتهای حفاری و اکتشافی در سایر نقاط شوروی، بخصوص در منطقه حد فاصل رود ولگا تا کوههای اورال آغاز گردید. بنابراین، رفته رفته از اهمیت نفت باکو کاسته شد. در تمام دوران حاکمیت شوروی، تکنولوژی کهنه و از رده خارج شوروی به کاهش تولید نفت این کشور منجر گردید. به طوری که صنعت نفت

شوروی روبه زوال گذاشت. از دیدگاه نویسندگان این امر بیش از هر چیز ناشی از سیاستهای ناکارآمد رهبران شوروی از یک سو و سوءمدیریت برنامه ریزان صنعت نفت و عدم توانایی در بهره‌برداری از منابع نفتی از سوی دیگر بود.

نویسندگان در ادامه فروپاشی شوروی را نقطه عطفی در تاریخ فعالیتهای نفتی منطقه به حساب می‌آورد. از نظر وی منابع بالقوه منطقه که یکی از بزرگترین ذخایر نفتی جهان است، نقش مهمی در اجرای برنامه‌های توسعه اقتصادی منطقه خزر خواهد داشت. اما مشکلات فعلی حوضه خزر در زمینه‌های مختلفی همچون چگونگی تعیین رژیم حقوقی، مسئله انتقال منابع نفت و گاز و مشکلات زیست محیطی و اکولوژیک، چالشهایی هستند که همراه با مشکلات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و قومی موجب بحران و تنش در منطقه می‌شوند. از نظر نویسندگان کشورهای منطقه باید از فرصت استثنایی پدید آمده استفاده کنند و با استخراج منابع نفتی منطقه و حل مشکلات مالی خود، گام مهمی در جهت توسعه اقتصادی،

اجتماعی و سیاسی خود و همچنین ثبات بازار جهانی نفت بردارند.

فصل دوم کتاب با عنوان «ژئوپلیتیک

نفت خزر: ادغام در اقتصاد جهانی و تأثیر آن بر حفظ ثبات در منطقه قفقاز» یکی دیگر از موضوعات مهم در ارتباط با سیاستهای نفتی منطقه خزر را مورد بررسی قرار می دهد.

بحث اصلی در این قسمت بررسی میزان تأثیرگذاری و نقش طرحهای توسعه نفتی خزر در پیشبرد و ادغام این منطقه در اقتصاد جهانی است. از نظر نویسنده این قسمت مهمترین مسایل سیاسی که در تحولات نفتی دوران جدید خزر دخالت دارند، عبارتند از:

۱. میزان نقش و تأثیرگذاری روسیه پس از فروپاشی شوروی؛

۲. ایجاد تعادل قوای جدید در منطقه اوراسیا؛

۳. ظهور مجدد بازیگران منطقه ای که دارای منافع متضاد می باشند؛

۴. آگاهی و رستاخیز ملت‌های حوزه جنوبی شوروی و پیدایش ناسیونالیسم اقتصادی براساس نفت و تقابلات قومی.

همچنین مهمترین مسایل اقتصادی در این زمینه عبارتند از:

۱. رقابت شرکتهای عظیم چند ملیتی برای تقسیم سهام استخراج و بهره برداری از ذخایر نفتی منطقه؛

۲. تلاش صنایع نفتی به منظور کاهش میزان وابستگی به نفت خلیج فارس و هم زمان حرکت در جهت ایجاد ثبات در قیمت جهانی نفت؛

۳. توجه دولتهای غربی به تضمین دسترسی به منابع عرضه انرژی با توجه به ظهور اقتصادهای نوپای منطقه آسیای جنوب شرقی؛

۴. تلاش روز افزون تمام طرفهای رقیب برای کنترل خطوط انتقال و مسیرهای عبوری که منابع نفت و گاز منطقه را به بازارهای جهانی می رسانند.

نویسنده در ادامه به تبیین مشکلات ادغام منطقه خزر در درون اقتصاد جهانی

می پردازد و اظهار می دارد که در دوران تزارها و شوروی این منطقه از طریق روسیه

در اقتصاد جهانی ادغام می شد. در واقع به مدت دو قرن سایه روس ها در منطقه قفقاز حضور داشت و تمامی فعالیتهای مربوط به استخراج منابع طبیعی، اقتصاد، و تبادلات

بازرگانی و تجاری، تنها از طریق روسیه

انجام می‌شد. با فروپاشی شوروی و باز شدن منطقه، نفت به عنوان تنها کالای منطقه که مورد نیاز اقتصاد جهانی است، مورد توجه خاص قرار گرفت. بنابراین، جمهوریهای ماورای قفقاز، بخصوص آذربایجان، باید از این فرصت استفاده کنند و مرکز توجه بین‌المللی قرار بگیرند. نویسندگان در پایان به نقش منابع نفتی آذربایجان در سیاستهای داخلی این کشور، از جمله جابه‌جایی حکومتها، تأثیر بر منازعه قراباغ، تقویت ناسیونالیسم و همچنین نقش این منابع در افزایش رقابت بازیگران منطقه‌ای همانند روسیه، ایران و ترکیه می‌پردازد.

عنوان فصل سوم کتاب «چگونگی مدیریت منابع انرژی ماورای مرزها: مورد نفت و گاز دریای خزر» می‌باشد. نویسندگان این فصل استدلال می‌کنند که مدیریت منابع انرژی خارجی موضوع بسیار مهمی در حوزه روابط بین‌الملل می‌باشد. در واقع مدیریت ضعیف و ناکارآمد منجر به خسارتهای جبران‌ناپذیری برای اجتماع جهانی می‌گردد. این جریان در منطقه خاورمیانه و در سال ۱۹۹۱ در جنگ خلیج فارس نمایان گردید. به عبارت دیگر، عدم

وجود یک رژیم کارآمد برای مدیریت استخراج منابع نفتی در «منطقه بی‌طرف» بین مرزهای کویت و عراق سبب شد تا کویت نفت بیشتری استخراج کند و همین مسئله یکی از دلایل هجوم عراق به کویت گردید. نتیجه چنین عدم مدیریتی، بی‌ثباتی هر دو کشور، منطقه و در نهایت اجتماع بین‌المللی بود.

با توجه به استدلال فوق، نویسندگان عدم وجود یک رژیم کارآمد و مناسب برای استخراج منابع انرژی خزر را یک خطر بالقوه برای بی‌ثباتی منطقه جهان در نظر می‌گیرند. موضوع اصلی در این فصل بررسی راههای مختلف مدیریت منابع انرژی دریای خزر و حرکت به سوی ایجاد و تحول در یک رژیم مدیریتی مناسب و کارآمد برای کشورهای ساحلی است. برای تبیین این موضوع نویسندگان در ادامه اهمیت ژئوپلیتیک و جهانی منطقه خزر را از لحاظ کشورها و مناطق اطراف آن مورد بررسی قرار می‌دهند. همچنین اولویتهای ژئوپلیتیک، سیاسی و یا اقتصادی هر یک از کشورهای ساحلی منطقه را مورد بررسی قرار می‌دهند و نوع نگاه قدرتهای خارجی، به ویژه آمریکا به این

منطقه را بررسی می نماید. سپس نویسنده برای ارزیابی راهکارهای مناسب مدیریتی به بررسی سابقه قراردادهای موجود، به ویژه قراردادهای ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ می پردازد و مواضع هر یک از کشورهای ساحلی در زمینه رژیم حقوقی مورد نظر خود را مورد شناسایی قرار می دهد. همچنین نویسنده این فصل سعی دارد تا به بررسی راهکارهای موجود در مدیریت منابع انرژی خزر پردازد. در نهایت، نویسنده با در نظر گرفتن راهکارهای موجود، یعنی رژیم حقوقی مشاع، حاکمیت مشترک و یا مناطق مستقل و مشخص شده، به این نتیجه می رسد که بهترین راه مدیریت منابع خزر، به کارگیری پنج رژیم مدیریتی جداگانه در مناطق مستقل دریایی می باشد.

فصل چهارم کتاب با عنوان «سیاست انرژی جمهوری آذربایجان و تأثیرات آن بر امنیت روسیه» به بررسی تأثیرات سیاست انرژی آذربایجان در اتخاذ سیاستهای تهاجمی از سوی روسیه در جهت حضور در منطقه قفقاز و به دست گرفتن رهبری منطقه می پردازد. از نظر نویسنده اتخاذ چنین جهت گیریهایی سبب شد تا مسکو با

حضور نظامی گسترده در منطقه، مانع از حضور و گسترش نفوذ بازیگران خارجی، بخصوص ایالات متحده در منطقه شود که برتری اقتصادی و سیاسی روسیه در منطقه را در دراز مدت مورد چالش قرار می دهد.

نویسنده در ادامه به مسئله نفت و سیاستهای دولتمردان آذربایجان اشاره می کند که چگونه سعی کردند تا با استفاده از این اهرم از میزان وابستگی خود به مسکو بکاهند و پای قدرتهای خارجی را برای ایجاد تعادل در منطقه باز نمایند. به عنوان مثال، در دوران ریاست جمهوری علی اف، او سعی می کند تا با کشاندن پای شرکتهای نفتی غربی به آذربایجان، مسایل آذربایجان را در موضوعات مختلفی همچون منازعه قراباغ، نزد دولتهای این شرکتهای حساس و به نفع آذربایجان نماید. به دلیل اهمیت ژئوپلیتیک جمهوری آذربایجان در زمینه دارا بودن مرزهای مشترک با جمهوری داغستان و چین و همچنین دور قیب منطقه ای روسیه، یعنی ایران و ترکیه، این جمهوری از لحاظ امنیتی ارتباط مستقیم با امنیت روسیه دارد. بنابراین، روسیه به هیچ عنوان حاضر به گسترش نفوذ سایر بازیگران در منطقه

ماورای قفقاز نمی‌باشد. به همین دلیل روسیه برای حفظ رهبری منطقه‌ای، حضور همه‌جانبه‌ای در منطقه دارد. کنترل لوله‌های نفتی آذربایجان، دسترسی روسیه به منطقه «خارج نزدیک» را تضمین می‌کند و پرستیژ گذشته جهانی این کشور را باز می‌گرداند؛ مسئله‌ای که برای روس‌ها در منطقه قفقاز از اولویت برخوردار است.

در نهایت، در نتیجه‌گیری نویسنده اظهار می‌دارد که هم روسیه و هم آمریکا برای کنترل نفت منطقه خزر در رقابت با هم به سر می‌برند. آمریکا با تلاش در جهت کنترل منابع انرژی سعی دارد تا از وابستگی انرژی به کشورهای غیر قابل پیش‌بینی و غیر قابل اعتماد منطقه خاورمیانه و اعضای اوپک بکاهد، اما برای روسیه رهبری منطقه‌ای و حفظ پرستیژ جهانی ناشی از حضور در منطقه دارای اولویت است. سیاست‌های نفتی آذربایجان نقش مهمی در بازگشت روسیه به منطقه و تقویت حضور این کشور داشته است.

نویسنده فصل پنجم کتاب به بررسی «منافع خصوصی و ملی در منطقه خزر» می‌پردازد و چالش‌های شرکتهای نفتی

روسیه از جمله «لوک‌ویل» را مورد بررسی قرار می‌دهد. در این فصل نویسنده استدلال می‌کند که سیاست‌های نفتی روسیه تحت تأثیر مسایل امنیتی دوران شوروی قرار دارد و این کشور بر اساس دکترین نظامی سال ۱۹۹۳ روسیه، خواهان حضور نظامی در منطقه می‌باشد. به همین دلیل فعالیت‌های اقتصادی شرکتهای نفتی روسیه در منطقه موفقیت چندانی نداشته است؛ زیرا نگاه رهبران روسیه به منطقه، نگاهی امنیتی و سیاسی است نه اقتصادی. از نظر نویسنده سیاست‌های فعلی روسیه در واقع برخاسته از همان تفکرات دوران جنگ سرد، یعنی در نظر گرفتن خود به عنوان یک ابرقدرت است که در محاصره دشمنان مختلف قرار دارد. هرچند کرملین در سالهای اخیر تعقیب هرگونه سیاست برتری جویانه یا توسعه طلبانه را انکار کرده است، همچنان مسئله ارضی و توسعه مناطق نفوذ را مساوی با افزایش قدرت تلقی می‌کند. تداوم حضور نظامی مسکو در جمهوریهای سابق، مصداقی از این امر می‌باشد. این مسئله نوعی حساسیت در این جمهوریها ایجاد کرده و در نتیجه در طول

دهه گذشته به بررسی راههای دیگر انتقال منابع نفت و گاز پرداخته اند تا از وابستگی به روسیه بکاهند.

نویسنده در ادامه استدلال می کند که رقابت شرکتهای غربی و وضعیت بد اقتصادی روسیه از یک سو و سیاستهای ناکارآمد و توجه به اولویتهای امنیتی رهبری سیاسی روسیه از سوی دیگر، سبب عدم موفقیت سیاستهای نفتی این کشور و شرکتهای نفتی روسیه بخصوص لوک اویل در منطقه شده است. در واقع منافع این شرکتهای از اولویت برخوردار نبوده است؛ زیرا تجارت خصوصی از سوی رهبران کرملین به عنوان یک ابزار بالقوه برای سیاست خارجی به حساب نمی آید. فعالیت شرکتهای نفتی روسیه، تنها به عنوان ابزاری برای حفظ برتری روسیه در منطقه در نظر گرفته می شود. به همین دلیل شرکتهای نفتی روسیه، برخلاف شرکتهای نفتی غربی، تحت حمایتهای همه جانبه دولت روسیه قرار نمی گیرند و فرصتهای اساسی را برای ایفای یک نقش فعال در منطقه از دست داده اند.

فصل ششم کتاب نیز به یکی دیگر از

موضوعات حساس منطقه با عنوان «بحران قراباغ: نفت خزر و قدرتهای منطقه ای»، اختصاص دارد. در این فصل، بحث اصلی نویسنده این است که با پایان جنگ سرد، نقش و میزان تأثیرگذاری قدرتهای منطقه ای افزایش پیدا کرده است. این مسئله بیش از هر جای دیگر در منطقه خزر و قفقاز، بین سه قدرت منطقه ای روسیه، ایران و ترکیه نمود پیدا کرد. یکی از موضوعات اصلی رقابت میان قدرتهای منطقه ای و فرامنطقه ای در حوضه خزر، مسئله وجود منابع نفتی در این منطقه است. از میان کشورهای منطقه جمهوری آذربایجان به دلیل موقعیت حساس ژئوپلیتیک و اشتراکات فرهنگی، اقتصادی و تاریخی با سایر کشورهای منطقه مورد توجه خاص می باشد. منابع نفتی آذربایجان، این کشور را مرکز توجه جهانی قرار می دهد و پای بازیگران جهان همچون آمریکا را به منطقه باز می کند. در حال حاضر رقابتها میان دولتها و همچنین شرکتهای چند ملیتی برای نفوذ در منطقه و بهسره برداری از فرصتهای اقتصادی وجود دارد. در حال حاضر ساخت خطوط انتقال نفت و گاز

منطقه به بازارهای جهانی از مهمترین حوزه های رقابت به حساب می آید.

نویسنده در ادامه به منازعه قراباغ و سیاست خارجی روسیه در این زمینه می پردازد. از نظر وی، منازعه قراباغ و سابقه رقابتهای منطقه، نتایج زیر را آشکار می سازد:

۱. اعمال نفوذ گسترده روسیه از طریق نیروهای نظامی، بدون توجه به انتقادات بین المللی. در واقع این بحران نشانگر میزان توانایی و قدرت روسیه در براندازی حکومتهایی است که سیاست خارجی خود را بر ضد منافع ملی روسیه تنظیم می کنند.

۲. این بحران نشانگر عدم توانایی ترکیه در تأثیرگذاری بر منطقه و همچنین عدم تمایل این کشور به روبرویی نظامی و تمایل به به کارگیری راه حلهای سیاسی برای حل بحران در منطقه است.

۳. این بحران نشان می دهد که ایران نفوذ چندانی برای مانور دادن در صحنه منازعه قراباغ ندارد. این امر به دلیل انزوای این کشور توسط غرب و عدم وجود هرگونه متحد منطقه ای است. همچنین برخلاف

ماهیت انقلابی و شعارهای ایران، سیاست این کشور در منطقه بیشتر بر اساس منافع ملی بوده است تا ارزشهای ایدئولوژیک.

در نهایت، نویسنده به این نتیجه می رسد که آینده منطقه خزر به متعهد بودن حکومتهای منطقه به تقویت اصلاحات سیاسی و سازمانهای اقتصادی بستگی دارد. اگر روسیه سیاست بی ثبات سازی منطقه را ادامه دهد، تنش و تخاصم در منطقه تداوم می یابد. منازعه قراباغ مهمترین چالش برای ثبات منطقه است.

سرانجام، فصل هفتم کتاب با عنوان «روس ها، چین ها و طلای سیاه: تأثیر عامل ژئواکونومیک در جنگ چین» به بررسی نقش عامل ژئواکونومیک و نفت در حمله روسیه به چین و آغاز این جنگ می پردازد. در این فصل، نویسنده در طرح این مسئله تلاش می کند که جنگ چین در واقع مانیفست تمایل روسیه به حفظ نفوذ ژئوپلیتیک و اقتصادی خود در منطقه قفقاز به شمار می آید. از نظر وی اهمیت ژئواکونومیک منطقه چین برای روسیه مستقیماً به توزیع و صدور نفت از خطوط نفتی باکو-نورسینسک بستگی دارد. در

واقع این خط «نماد سیاسی» نفوذ روسیه در منطقه محسوب می شود. از نظر نویسنده اهمیت این خط لوله نفتی از دو جهت است: ۱. اهمیت سیاسی؛ از این لحاظ این خطوط لوله نفتی از یک سودارای اهمیتی نمادین در سطح کشور هستند، زیرا نشانگر وجود امنیت اقتصادی و درآمدهای ناشی از انتقال انرژی منطقه می باشند. از سوی دیگر، بهره برداری از این خطوط نشانگر ثبات سیاسی در منطقه است. این مسئله بخصوص برای جذب سرمایه گذاریهای خارجی که از خطرات ناشی از تنشهای داخلی و فشارهای خارجی نسبت به سرمایه های خود نگرانند، حایز اهمیت زیادی است.

۲. اهمیت ژئواکونومیک؛ در درجه اول در اختیار داشتن این خطوط به معنای کنترل دولت روسیه بر منابع انرژی منطقه است. به عبارت دیگر، روسیه می تواند از طریق بستن خطوط لوله نفتی، نفوذ خود را بر کشورهای منطقه اعمال نماید. از این لحاظ نفت به عنوان یک سلاح ژئواکونومیک مطرح می شود. به عنوان مثال در منازعه قزاقستان، جمهوری آذربایجان از

طریق سلاح نفت توجه دولتهای طرف قرارداددهای نفتی غرب را به خود جلب کرد. به عبارت دیگر، اگر سرمایه گذارها وارد منطقه شوند، حساسیت دولتهای این شرکتهای سرمایه گذار نیز به منطقه بیشتر می شود. در درجه دوم، اهمیت ژئواکونومیک این خطوط لوله به مسئله دسترسی قانونی یا غیر قانونی به این منابع بر می گردد. به عنوان مثال، در دوران حکومت «دودایف» در چین، دولت از خطوط لوله نفتی باکو-نوورسیسک که حدود ۱۶۰ کیلومتر آن از خاک چین عبور می کند، به طور غیر قانونی و مخفی نفت مورد نیاز خود را تخلیه می کرد.

نویسنده در ادامه دلایل ژئواکونومیک روسیه برای تهاجم به چین و آغاز جنگ را به صورت زیر دسته بندی می کند:

۱. نیاز به کنترل منابع و تمایل به دسترسی به منابع هیدروکربن منطقه و صنایع نفتی خود؛ در واقع از دست دادن نماد فیزیکی این خطوط لوله برای روسیه فاجعه بزرگی بود. انحصار بر این خطوط، جذابیت سرمایه گذاری غربی را برای توسعه و نوسازی این خط لوله افزایش می دهد.

۲. تمایل مسکو به حفظ چچن به منظور بهبود وضعیت اقتصادی روسیه از طریق کسب درآمدهای ناشی از انتقال نفت منطقه.

در پایان ذکر چند نکته در مورد این کتاب حایز اهمیت است. نخست، مجموعه مقاله های این کتاب در مورد موضوع بسیار مهمی می باشد که با منافع ملی ایران ارتباط مستقیم دارد. مسئله تعیین رژیم حقوقی و چگونگی بهره برداری از منابع انرژی و به طور کلی مسایل امنیتی، سیاسی، فرهنگی و زیست محیطی حوضه خزر از مهمترین مسایل حوزه امنیت ملی کشور می باشد که به توجه جدی نیاز دارد.

دوم، گستردگی موضوعات فصول مختلف، نگرش کلانی از مسایل منطقه در اختیار خوانندگان قرار می دهد. با توجه به دسترسی اندک به منابع فارسی در این زمینه، مطالعه این کتاب می تواند منبع تحقیقاتی مناسبی برای دانشجویان دوره های مختلف علوم سیاسی، روابط بین الملل و مطالعات منطقه ای باشد. در واقع کاربردی و سودمند بودن تحقیقات این کتاب نسبت به منافع ملی کشور،

در بینش دانشجویمان این رشته تأثیر گذار می باشد.

اما در کنار ویژگیهای فوق نکات دیگری نیز وجود دارند که از جمله ضعفهای کتاب به حساب می آیند. نخست، نوعی اغراق نسبت به میزان و اهمیت نقش منابع انرژی منطقه خزر در اقتصاد جهانی از سوی تمام نویسندگان کتاب وجود دارد. در واقع برآوردهای جدید میزان ذخایر انرژی منطقه را کمتر از برآوردهای خوشبینانه اولیه در نظر می گیرند. حتی بعضی از شرکتهای نفتی به دلیل مقرون به صرفه بودن، فعالیتهای اکتشافی خود را متوقف کرده اند.

دوم، در تبیین سیاست نفتی خزر، مسئله مهم، درک اهمیت نفوذ ساختاری روسیه در منطقه است. در واقع وابستگیهای ساختاری کشورهای منطقه به روسیه از جنبه های مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و امنیتی قدرت مانور این کشورها را در صحنه سیاست خارجی بسیار محدود و اندک ساخته است. هر چند بعضی از نویسندگان به طور گذرا به مسئله اشاره کرده اند. این مسئله یکی از مهمترین عناصر پایدار در شناخت تحولات

و سیاستهای این جمهوریها به حساب می‌آید که نیاز به طرح استدلالهای عمیق‌تر را ضروری می‌سازد. به عنوان مثال حل منازعه قراباغ به طور مستقیم به نقش روسیه و نوع نگرش زمامداران این کشور به تعاملات منطقه قفقاز بستگی دارد.

سوم، در درک سیاست نفتی حوضه خزر، دسته‌بندی اولویت کشورهای ساحلی حایز اهمیت فراوانی است. برای روسیه و ایران، اولویت امنیتی و سیاسی حایز اهمیت بیشتری است، در حالی که برای سایر کشورهای ساحلی اولویت اقتصادی دارای اهمیت است؛ زیرا حیات سیاسی و گذار آنها از دوران سنتی به دوران مدرن و مرحله دولت‌سازی به استخراج این منابع بستگی دارد. درک این کشورها در زمینه اهمیت اولویت امنیتی برای روسیه و ایران، نقش مؤثری در شناخت آنها نسبت به سیاستهای نفتی حوضه خزر خواهد داشت. در واقع هرگونه تنش و ناآرامی در منطقه در درجه اول برای این جمهوریها خطرناک است، زیرا سرمایه‌گذارهای خارجی را با خطرات زیادی همراه می‌کند و مانع از دسترسی آنها به

درآمدهای ناشی از استخراج منابع انرژی می‌شود.

چهارم، در نهایت، اغلب نویسندگان فصول کتاب به نوعی اهمیت نقش ایران در مسایل منطقه را اندک فرض کرده‌اند. در صورتی که این مسئله با واقعیتهای منطقه چندان تطبیق ندارد. هرچند از نفوذ و تأثیرگذاری منطقه‌ای ایران در شرایط حاضر جهانی کاسته شده است، باید توجه داشت که درجه نفوذ و اهمیت ایران به دلیل دارا بودن متغیرهای ثابت و پایدار ژئوپلیتیک از جمله ارتباط هم‌زمان جغرافیایی با قفقاز و آسیای مرکزی، ارتباط هم‌زمان خزر و خلیج فارس و همچنین اشتراکات فرهنگی و تاریخی، ظرفیت بالای اقتصادی و دسترسی به منابع انرژی است که در آینده به طور طبیعی این کشور را به یک کشور مهم تأثیرگذار در سطح تعاملات منطقه‌ای و نقطه ادغام در اقتصاد جهانی تبدیل خواهد کرد.